



با کمال قرب از جانان دل ما غافل است  
 گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست  
 رفتن از عالم پر شور به از آمدن است  
 اگر میان دو دل هست دوستی بقرار  
 آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد  
 خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را  
 یاسبو یا خم می یا قدح باده کنند  
 حریص را نکند نعمت دو عالم سیر  
 پیرانه سر همای سعادت بمن رسید  
 شد مهر بان سپهر بمن آخر حیات  
 از بشیمانی سخن در عهد پیری میزنم  
 میشود غارتگر جان چون کمان افتد زیاد  
 اگر بخون منم پس کیست در روی زمین عاقل  
 مرا بروز قیامت غمی که هست این است  
 لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل  
 نگویمت که دل از حاصل جهان بردار  
 انجام بت پرست بود به ز خود پرست  
 گر پشت یا بعالم صورت نمی زنی  
 درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است  
 گر سجود گل کنم بر سنت بابل خطاست  
 چون شمع هر که افراشت گردن بافسرز  
 پیش از این بر رفتگان افسوس میخوردند خاق  
 یا ز سیلاب حوادث رو نباید تاقتن  
 هر لوح مزاری ز فراموش شده خاک  
 شد از فشار گردون موی سفید و سرزد  
 در وطن گر میشدی هر کس باسانی عزیز

زنده از دریاست ماهی و ز دریا غافل است  
 صبح نزدیکست در فکر شب تار خود است  
 غنچه دل تنگ باغ آمد و خندان برخاست  
 نمی شوند بآمد شد خبر محتاج  
 خواب در وقت سحر گاه گران میگردد  
 که از غواص در دریا نفس بیرون نمی آید  
 يك كف خاک در این میکند ضایع نشود  
 همیشه آتش سوزنده اشتها دارد  
 وقت زوال سایه دولت بمن رسید  
 در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید  
 لب بدندان میزنم اکنون که دندانماند  
 شاخ نازک بشکنند چون بیشتر بار آورد  
 اگر عاقل توئی دیوانه در عالم نمیشد  
 که روی مردم عالم دوباره باید دید  
 نقل کردن باشد از زندان بزندان دگر  
 بهر چه دسترست نیست دل از آن بردار  
 در قید خود مباش و بقید فرنگ باش  
 تا حشر در شکنجه این کفش تنگ باش  
 قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش  
 من که در آتش پرستی امت پروانه ام  
 در اشک خود نشیند بسیار تا بگردن  
 میخورند افسوس در ایام ما بر ماندگان  
 یا نماید خانه در صحرای امکان ساختن  
 دستی است برون آمده بهر طلب تو  
 شیری که خورده بودم در روزگار طفلی  
 کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی

III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی | ۱۱۱۱-۱۲۱۵ ه.ق |

از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیرترین قرنهای تاریخ ایران

فقر قرن هیجدهم باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

از آن یادگار مانده است فقط ترجمه معروف هاتف اصفهانی است که چند صفحه بعد از آن سخن خواهیم راند .

از این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست دو مجموعه مهم که در آن مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام ساطه افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است .

این دو مصنف شرحهای نسبتاً روشن و مفصالی از عهد مضطرب و مغشوش خود داده اند مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳/۱۶۹۲ . تاریخ وفات ۱۱۸۰/۷ - ۱۷۶۶) دیگر لطف علی بیگ متخلص بآذر (سال تولد ۱۱۲۳/۱۷۱۱ و تاریخ وفات ۱۱۹۵/۱۷۸۱) هر دو شاعر بوده اند مخصوصاً شیخ علی حزین که شعر بسیار دارد و سه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطه نظر ما اثر آنها خیلی بیش از شعرشان قیمت دارد .

شیخ علی حزین که نام اسایش محمد بن ابیطالب گیلانی است

شیخ علی حزین

بیشتر شهرتش بواسطه کتاب تاریخ احوال اوست که در سال

۱۱۵۴/۲ - ۱۷۴۱ در هند تألیف نموده است یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از

وطنش هجرت گزید . متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب را ف . س . باغور در

۱ - ۱۸۳۰ انتشار داد . خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند . شیخ علی

حزین بنابر قول خودش در دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۱۰۳ (۱۹ جانوری ۱۶۹۲) در

اصفهان متولد شد و بهیچده پشت نسبش مستقیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او

را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندد خانواده او در گیلان و آستارا

و بعد در لاهیجان مقام داشته است تا اینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست سالگی

برای ادامه تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متأهل و مقیم شد . مشارالیه در شصت

و نه سالگی وفات یافت (۱۱۲۷: ۱۷۱۵) و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان او نوحه

کنند ۱ شیخ علی حزین ارشد اولاد او بود . از اخلاق و هنر های پدر بسیار تعریف

میکند و چند بیت از مرثیه را که در وفات پدر ساخته است نقل مینماید و گوید از جمله

نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل است ۲ « اگر ترا ممکن شد در اصفهان

دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دو دمان ما باقی ماند . » مؤلف گوید . « در آن

(۱) پسر چهارم در طفولیت مرد - مادرشان دو سال بعد از پدر در حیات بود . (۲) چاپ باغور

وقت من معنی این قسمت از خطاب او را درك نمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد «

چون تذکره شیخ علی حزین را خوانندگان انگلیسی میتوانند تذکره شیخ علی حزین مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلاً راجع بآن بحثی کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمائیم. و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن است که صورت-حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد و چند نکته ادبی را نیز از آن استخراج کنیم. در سال ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری مجموعه ادبی که ظاهراً خیلی شباهت دارد بکشکول شیخ بهاء الدین عاملی اسم این مجموعه را مدّة العمر نهاد اما چند ماه بعد این نسخه و سایر کتب کتابخانه او در موقع غارت اصفهان بدست افغانها ازین رفت در همین اوقات یا کمی زودتر علاوه بر چند تفسیر و حواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دو مین دیوان شعر خود را جمع کرده انتشار داد و قدری بعد از این تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود . ۲

هجوم افغان و مصائب وارده بر ایران خاصه بر اصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تا مدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید: ۳ . « القصة در اواخر ایام محاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جدّه و جمعی از اهل خانه در گذشتند و آن منزل خالی شده منحصر بدوسه کس خادمه عاجزه گشت تا آنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد . بعد از قدری بهبودی در اوائل محرم ۱۱۳۵ ( اکتبر ۱۷۲۲ ) از اصفهان گریخت و این چند روز قبل از تسلیم اصفهان و ورود افغانها پایتخت ایران بود. در مدت ده سالیکه بعد از این واقعه گذشت شیخ علی حزین در بلاد ایران روزگار را بسرگردانی میگذرانید تقاطیکه دیده یا در آن مقام کرده است خرم آباد لرستان و همدان و نهاوند و دزفول و شوشتر است از اینجا از راه بصره دفعه ای بمعکه سفر کرد و هنگام مراجعت بیمن رفت، همچنین کرمانشاه و بغداد و عتبات و مشهد و کردستان و آذربایجان و گیلان و طهران. از این شهر مجدداً با اصفهان باز گشت بنا بر قول خودش

(۱) رجوع شود بصفحه ۴ - ۹۳ ترجمه بلفور که از این پس به آن اشاره خواهیم نمود. نسخه خطی از این کتاب در موزه بریتانیا است رجوع بفهرست نسخ فارسی ری بصفحه ۴۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع بشراب و اوزان و دیگر راجع بحیوانات شکاری (۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارم که چندی بعد منتشر شد رجوع شود بصفحه ۱۷۶ (۳) ایضاً صفحه ۱۲۸

« آن شهر معظم را با وجود بودن پادشاه <sup>۱</sup> بغایت خراب دیدم و از آن همه مردم دوستان کمتر کسی باقیمانده بود، همچنین راجع بشیراز که شش ماه بعد گذارش آنجا افتاد گوید: « و از آن همه دوستان من <sup>۲</sup> کسی برجا نبود جماعتی از اولاد و منسوبان آنها را پریشان حال و بی سرانجام یافتیم » از شیراز بطریق لار عازم بندر عباس شد باین مقصود که از آنجا دریگ کشتی فرنگی خود را بحجاز برساند « چون سفاین و جبهات آنها بغایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و در دریا نیز بلدتر و از هر قوم ماهرترند » <sup>۳</sup> اما بعلمت مرض و فقر از اجرای منظور خود باز ماند زیرا که املاک موروثی او در گیلان از دست رفته و مالیاتها و عوارض هنگفت و طاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود. دفعه دیگر دریگ کشتی هلندی سوار شده خود را بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کشیف و بدآب و هوا یافت که بعد از دو ماه باز به بندر عباس مراجعت نمود. سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ و حوادث <sup>۴</sup> دیگر چنان متصل دید که بزودی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که بار دیگر خود را ببغداد رساند.

چون بواسطه اعمالی که نادرشاه بر ضد ترکها انجام میداد و جنگهاییکه پیش می آمد این نقشه را قابل اجراء ندید و در خود توانائی این را نیافت که بازم شاهد خرابی و مصائب وطن باشد در ۱۰ رمضان ۱۱۴۶ (۱۴ فوریه ۱۷۳۴) بعزم هندوستان در کشتی نشست و برخلاف تنفری که از این مملکت داشت ۴۵ سال بقیه عمر را مقدر بود آنجا بسر برد خود او گوید: و من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته همانا آغاز رسیدن بسواحل این ملک انجام عمر و حیات بود « <sup>۵</sup> کمی بعد گوید « و اصلاً طبع را ملایمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیار نبود » و چند سطر بعد مینویسد « دیدن این مملکت زیاده بر همان مقدار بغایت مکروه و پیوسته امیدوار نجات بوده عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف بمعادوت بود » <sup>۶</sup> اگر چه بدبختانه آرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیه عمر

تنفر شدید شیخ علی  
حزین از هندی

(۱) ترجمه بافور صفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲) ایضاً ص ۲۰۷

(۳) ترجمه بلهور صفحه ۲۱۵ دیده شود (۴) ایضاً صفحه ۲۴۰ (۵) ایضاً صفحه ۲۵۳

(۶) ترجمه بافور صفحه ۲۵۵

درازا در این «دیوار کدورت آثار شنت اطوار» ۱ که «به قبایح و فضایح احوال و اوصاف» متصف است. ۲ بسربرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه در تذکره ذکر نمی نمود مگر در موقعیکه مر بوط بوقایع مهمه تاریخی باشد از قبیل لشکر کشی نادرشاه و قتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد. باین ترتیب هر چند تذکره او در آخر سال ۱۱۵۴ ۳ هجری مطابق آغاز سنه ۱۷۴۲ میلادی تحریر شده است مندرجاتش بیشتر مر بوط بسوانح عمری مؤلف قبل از حرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش از تاریخ تحریر تذکره شرح حال علما و ادبای معاصر (که غالباً در او ان محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته) و مؤلف با آنها آشنائی داشت یکی از امتیازات و اختصاصات مهمه این کتاب دایمیر است. یازده سال بعد [۱۱۶۵/۱۷۵۲] تذکره از احوال یکصد نفر تذکره معاصرین تقریباً از شعرای معاصر خود ترتیب داد و آن را به تذکره المعاصرین تألیف شیخ علی حزین موسوم کرد. این تذکره در جزء کلیاتش در لکنه در سال ۱۸۷۶/۱۲۹۳ چاپ شده و نسخه خطی آن در موزه بریتانیای کبیر و جاهای دیگر به دست می آید.

تذکره دیگر از شعرای این عهد که پیش از تذکره حزین راجع است قسمت اخیر آنشکده لطفعلی بیگ آذر است بیشتر این کتاب راجع است باحوال شعرائی که قبل از مؤلف میزیسته اند و بترتیب اسامی بلاد و از روی حروف تهجی منظم شده اند علاوه بر شهرهای ایران ولایت توران و هندوستان نیز مذکور شده است. بعد از این قسمت شرح حال ۶۰ نفر از شعرای معاصر مؤلف ذکر شده است و در مقدمه آن شمه از تاریخ پنجاهساله اغتشاش و بدبختی ایران از جمله افغان تا موقعیکه امنیت و انتظام در ایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت. ۴ مؤلف اقرار میکند که در این عهد قحطی شعر او ادب است و علت آن را فلاکت و تزلزل اوضاع مردم دانسته و گوید «تفریق بال و اختلال حال بجدی است که کسی را حال خواندن شعر نیست تا بگفتن چه رسد»

(۱) ترجمه بافور صفحه ۲۵۶ (۲) ایضا صفحه ۲۶۱ (۳) ایضا صفحه ۲۵۷ (۴) رجوع شود به فهرست نسخ فارسی ریو صفحه ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱۴۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلاً شرح داده شده است. دوست عزیزم پرفسور محمد

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصّلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ ۳-۱۷۴۲ در نودسالگی بدروود زندگانی گفته است ۱ و ملا حسین رفیق اصفهانی و سید محمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی و میرزا جعفر صافی اصفهانی و جوانی که از رفقای مؤلف است موسوم بسایمان که متخلص بصباحی بوده و بیش از ۱۳ صفحه از آتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفهانی و آقا تقی صهبای قمی و سید عبدالباقی طبیب که پدرش میرزا محمد رحیم نام از اطبای دربار شاه سلطان حسین بوده و خودش از اطباء دربار نادر شاه و طوفان هزار جریبی که مؤلف وفات او را در ماده تاریخی ذکر کرده است دیگر آقا محمد عاشق اصفهانی (سنه ۱۱۸۱/۸-۱۷۶۷) که مؤلف هشت صفحه را باو تخصیص داده است و برادر جوان مؤلف موسوم باسحق بیک که عذری تخلص داشته و در ۲/۱۱۸۵ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست: «بادا در بهشت جاودان اسحق بیک»

سایر شعرائی که نام میبرد از اینقرارند محمد علی بیک پسر ابدال بیک که جد او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف شد. سید محمد حسین غالب که چهارده سال از ایام جوانی را در هند بسر برد و دختر نواب سرافرازخان را بجهانۀ نکاح در آورد. میرسید علی مشتاق اصفهانی. سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمد رحیم طبیب درباری سابق الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس از قبیل لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذراء ساخته و تاریخ دو دمان زندیه را مشغول ۲ تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزا عبدالله طبیب (متوفی ۱۱۹۲/۱۷۷۸) و سید احمد هاتف که مهمّترین شعرای مذکور است و بعد از این از حال او شمه خواهیم نگاشت. لطفعلی بیک آذر آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

شفیع معلم مدرسه شرقیه لاهور در سپتامبر ۱۸۹۳ نسخه از کلیات شیخ علی حزین چاپ کان پور (۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد. کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است و این تذکره از صفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فرا گرفته است عددی که در آن مذکور شده اند ۹۶ نفرند و از آنها فقط چهار نفر شاعر هستند که حتی اسمشان را ننشیده ام از اینقرار طاهر قزوینی و شوکت بخاری و شفیع ایتر شیرازی و لطفعلی بیک شامی (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۹۶ ذکر شده است «مترجم» (۲) «یادشاه بی نظیر جوانبخت ابوالنصر سلطان کریم»

خودش در ۲۰ ربیع الاول ۱۱۲۳<sup>۱</sup> (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را در قم بسر برد زیرا که خانواده اش از بیم افغانها بشهر مزبور مهاجرت کرده بودند. در اول جلوس نادری پدرش بحکومت لار و سواحل بحر فارس منصوب و در شیراز مقیم شد. دو سال بعد وفات یافت بعد از مرگ پدر به اتفاق عمویش حاجی محمد بیك<sup>۲</sup> بمکه تشریف حاصل کرد و پس از طواف خانه خدا و عتبات بایران مراجعت نمود و هنگام مراجعت لشکر نادر از هندوستان در مشهد اقامت داشت. بعد از آنکه با سپاه نادر بهمازندران<sup>۳</sup> رفت باصفهان مراجعت نمود و پس از قتل نادر شاه تامدتی در خدمت علیشاه - ابراهیم شاه - شاه اسمعیل و شاه سلیمان مشغول بود. و چنان مینماید که از این تاریخ بپس گروشی گرفت و از معاشرت خلق احتراز کرد و بر حسب تعلیم میرسیدعلی مشتاق اوقات را بنظم شعر صرف نمود. در آخر آتشکده عدّه کثیری از اشعار یوسف زلیخای او مندرج است<sup>۴</sup>

اگر چه سید احمد هاتف اصفهانی معاصر و دوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی از او دیده میشود زیرا که مینویسد: « در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر و تالی انوری و ظهیر است » تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دایمیر معروف اورا اختیار میکنیم که بواسطه آن ناهش جاودان مانده است.

### بند اول

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| ای فدای تو هم دل و هم جان | وی نثار رخت هم این و هم آن |
| دل فدای تو چون توئی دلبر  | جان نثار تو چون توئی جانان |
| دل رها نندن ز دست تو مشکل | جان فشاندن بیای تو آسان    |
| راه وصل تو راه پسر آسیب   | درد عشق تو درد بی درمان    |

(۱) در آتشکده خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۳۴ (۲) در آتشکده خطی من محمد بیك نوشته شده « مترجم » (۳) با اتفاق اردو از راه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته از آنجا عزیمت عراق کرد « آتشکده خطی « مترجم » (۴) آتشکده چاپ بمبئی مورخه ۱۲۷۷/۱۸۶۰ در دست اینجانب بوده است در این چاپ سه عیب هست عدد صفحات در صفحه ۱۸۹ قطع میشود. نواریخ غالباً حذف شده و عبارات متن نیز خیلی مشکوک و ناصحیح است. « مؤلف »



چشم بر حکم و گوش بر فرمان  
ور سو جنگ داری اینک جان  
هر طرف میشتافتیم حیران  
سوی دیر مغان کشید عنان  
روشن از نور حق نه از نیوان  
دید در طور موسی عمران  
بادب گرد پیر مغبچگان  
همه شیرین زبان و تنگ دهان  
شمع و نقل و گل و می و ریحان  
مطرب بداه گوی و خوش الحان  
خدمتش را تمام بسته میان  
شدم آنجا بگوشه پنهان  
عاشقی بقرار و سر گردان  
گرچه ناخوانده باشد این مهمان  
ریخت در ساغر آتش سوزان  
سوخت هم کفر از آن وهم ایمان  
بزبانی که شرح آن نتوان  
همه حتی الورید و الشریان

بند گانیم جان و دل در کف  
گور سر صالح داری اینک دل  
دوش از شور عشق و جذبه شوق  
آخر کار شوق دیدارم  
چشم بند دور خلوتی دیدم  
هر طرف دیدم آتشی کان شب  
پیری آنجا با آتش افریزی  
همه سیمین عذار و گل رخسار  
عود و چنگ و نی و دف و بربط  
ساقی ماهروی و مشکین موی  
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور  
من شرمند از مسلمانانی  
پیر پرسید کیست این گفتند  
گفت جامی دهدش از می ناب  
ساقی آتش پرست آتش دست  
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش  
مست افتادم و در آن مستی  
این سخن میشنیدم از اعضا

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

( بند دوم )

ور به تیغم برند بند از بند  
وز دهان تو نیم شکر خند  
که نخواهد شد اهل این فرزند  
که ز عشق تو میدهندم بند  
چکنم کا و فتاده ام بکنند  
گفتم ای دل بدام تو در بند

از تو ایدوست نگسلم پیوند  
الحق ارزان بود ز ما حد جان  
ای پدر بند کم ده از عشقم  
بند آنان دهند خلق ای کاش  
من ره گوی عاقبت دانم  
دز کلیسا به دلبری ترسا

ای که دارد بتار زنارت  
ره بوحدت نیافتن تاکی  
نام حق یگانه چون شاید  
لب شیرین گشود و با من گفت  
که گر از سر وحدت آگاهی  
در سه آئینه شاهد از لی  
سه نگردد بریشم از او را  
ما درین گفتگو که از یکسو

هر سر موی من جدا پیوند  
تنگت تثلیث بر یکی تا چند  
که ابوابن و روح قدس نهند  
وزشکر خند ریخت از لب قند  
تهمت کافری به ما مپسند  
پرتو از روی تابناک افکند  
پرنیان خوانی و حریر و پرند  
شد زناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

( بند سوم )

دوش رفتم بکوی باده فروش  
مجلسی نغمه دیدم و روشن  
چاکران ایستاده صف در صف  
پیر در صدر و میکشان گردش  
سینه بی کینه و درون صافی  
همه را از عنایت از لی  
سخن این بان هنیئالک  
گوش برچنگ و چشم بر ساغر  
بادب پیش رفتم و گفتم  
عاشقم درد مند و حاجت مند  
پیر خندان بطنز بامن گفت  
تو کجا ما کجا ای از شرمت  
گفتمش سوخت جانم آبی ده  
دوش میسوختم از این آتش  
گفت خندان که هین پیاله بگیر  
جبرعه در کشیدم و گفتم

زاتش عشق دل بجوش و خروش  
میر آن بزم پیر باده فروش  
باده خواران نشسته دوش بدوش  
پاره مست و پاره مدهوش  
دل بر از گفتگو لب خاموش  
چشم حق بین و گوش رازنوش  
پاسخ آن باین که بادت نوش  
آرزوی دو کون در آغوش  
ای ترا دل قرار گاه سروش  
دردمن بنگر و بدرمان گوش  
ای ترا پیر عقل حلقه بگوش  
دختر رز نشسته برقع پوش  
واتش من فرو نشان از جوش  
آه اگر امشیم بود چون دوش  
سندم گفتم هان زیاده منوش  
فارغ از رنج عقل و هجرت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم      مابقی را همه خطوط و نقوش  
تا گه‌بان در صوامع ملکوت      این حدیثم سر وش گفت بگوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

( بند چهارم )

چشم دل باز کن که جان بینی      آنچه نادیدنی است آن بینی  
گر باقلیم عشق روی آری      همه آفاق گلستان بینی  
بر همه اهل این زمین بمراد      گردش دور آسمان بینی  
آنچه بینی دات همان خواهد      و آنچه خواهد دات همان بینی  
بی سر و پا گدای آنجا را      سر زماک جهان گران بینی  
هم در آن پا برهنه قومی را      پای بر فرق فرقدان<sup>۱</sup> بینی  
هم در آن سر برهنه جمعی را      بر سر از عرش سایبان بینی  
گاه وجد و سماع هر یک را      برد و کون آستین فشان بینی  
دل هر ذره که بشکافی      آفتابیش در میان بینی  
هر چه داری اگر به عشق دهی      کافرم گرجوی زیان بینی  
جان گذاری اگر با آتش عشق      عشق را کیمیای جان بینی  
از مضیق حیات در گذری      وسعت ملک لامکان بینی  
آنچه نشنیده گوش آن شنوی      و آنچه نادیده چشم آن بینی  
تا بجائی رساندت که یکی      از جهان و جهانیان بینی  
با یکی عشق ورزی از دل و جان      تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

(۱) فرقدان دو ستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان  
Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می آید که بمعنی  
حفظ کردن است و وجه تسمیه اش فوایدی است که ملاحان از آنها میبرده اند و در کشتی  
رانی فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم  
به سفر نامه يك نهر سیاح صفحه ۱۲۵

( بند پنجم )

یار بی برده از در و دیوار  
شمع جیوتی و آفتاب بلند  
گر زظلمات خود رهی بینی  
کبور و ش قائد و عصا طلبی  
چشم بگشا بگلستان و بین  
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ  
پا بر راه طلب نه و از عشق  
شود آسان زعشق کاری چند  
یار گو با لغد و الاصال  
صد رخت لن ترانی ار گویند  
تا بجائی رسی که می نرسد  
بار یسای بمحفلای کانا  
این ره آن زاد راه و آن منزل  
ورنه مرد راه چون دگران  
هاتف ارباب معرفت که گهی  
از می و جام و مطرب و ساقی  
قصد ایشان نهفته اسراری است  
پی بری گو برازشان دانی

در تجلی است یا اولو الابصار  
روز بس روشن و تودر شب تار  
همه عالم مشارق انوار  
بهر این راه روشن و هموار  
جلوه آب صاف در گل و خار  
لاله و گل نگر درین گلزار  
بهر این راه توشه بردار  
که بود پیش عقل بس دشوار  
یار جو بالعشی و الابدکار  
باز میدار دیده بس دیدار  
پای اوهام و دیده افکار  
جبرئیل امین ندارد بار  
مرد راهی اگر بیا و یار  
یار میگوی و پشت سر میخار  
مست خوانند شان و گه هشیار  
از مغ و دیر و شاهد و زنار  
که بایما کنند گاه اظهار  
که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

## فصل هفتم

### شعرای زمان قاجاریه

تجدید حیات شعر  
بعد از دوره سلطنت کوتادوخونین آغامحمدخان خواجه اکبر  
بار دیگر گرجستان و تفلیس را گرفت برادر زاده اثر  
فتحعلیشاه (۱۷۹۷-۱۸۳۸) با ملامت حکومت کرد. رضاقلیخان در مقدمه مجمع الفصحای  
تجدید حیات ادبی و بهبودی و سلامت ذوق شعری را از تشویق فتحعلیشاه دانسته است  
خودش هم بتخلص خاقان اشعار میسرود و عده کثیری از شعرارا در دربار گرد آورد  
راجع بشرح حال این شعراء چندین تذکره تدوین شده است از قبیل زینت المدایح - انجمن  
خاقان - گلشن محمود - سفینه محمود و تذکره محمدشاهی. ریو در متمم فهرست نسخ  
خطی فارسی موزه بریتانیا (صفحه ۸۴ - ۹۱) شرح مفصلی آنسبت به ربیع از کتب  
مذکوره داده و بیشتر آنها در دست رضاقلیخان مشارالیه بوده است. یکی از آنها  
موسوم به گلشن محمود شرح حال و منتخب اشعار ۲۸ نفر از پسران فتحعلیشاه را  
دارد چندی بعد از همین خانواده شاعر دیگر برخاست و آن ناصرالدین شاه بود  
(۱۸۴۸ - ۱۸۹۶ م) اما این تراوش های طبع او برای اشخاصی اقناع کننده است  
وارزش دارد که کلام الملوك را ملوك الكلام میداند.

بازگشت بسبک  
شعرای متقدم  
شعرای اوائل این عهد را میبایستی در فصل سابق میگنجانند  
اما آن فصل بیش از حد مفصل شده بود و گنجایش نداشت  
نقطه افتراق و اختلاف این گویندگان با شعرائیکه بلافاصله  
پیش از آنها زندگی میکرده اند اینست که یکباره بتقلید استادان متقدم پرداخته  
و بسبک عرفی و صائب و شوکت و غیره پشت پا زدند.

(۱) هر چند عملاً مدت ۱۸ سال (۱۷۷۹ - ۱۷۹۷) فرمانفرمای ایران بود اما تا

سال ۱۷۹۶ تاجگذاری نکرد و سال بعد بقتل رسید.

این نکته از دو راه ثابت میشود شبلی نعمانی چنانکه ذکر  
**اختلاف ذوق صرافان** شد گوید شعر فارسی از رودکی شروع و بصائب ختم  
**سخن ایرانی و هندی** گردید و شعرای متأخر مثل قافانی و غیره مقلد اساتید قدیم  
 بوده‌اند خاصه فرخی و منوچهری. رضاقلیخان نیز همین نظر را دارد اما طور دیگر  
 تعبیر می نماید. بنا بر رای او<sup>۱</sup> شعر فارسی از چند قرن باینطرف رو به تنزل  
 نهاده و در آخر دوره ما قبل قاجاریه بکلی فاسد و باطل گردیده بود و شعرای  
 اوائل این عهد با عدم متابعت از سبک آنها و بازگشت بطرز گویندگان قدیم  
 کاری پسندیده و لازم کردند و شعرای ذیل را از متقدمین می‌شمارد که مخصوصاً  
 طرف تقلید واقع گردیدند.

خاقانی - عبدالواسع جبلی - فرخی - منوچهری - رودکی - قطران - عنصری  
 مسعود سعد سلمان - سنائی - جلال الدین رومی - ابوالفرج رونی - انوری - اسدی  
 فردوسی - نظامی - سعدی - ازرقی - میختری - معزی - لامعی - ناصر خسرو -  
 ادیب صابر. تمام این شعرا قبل از سقوط خلافت عباسیان و هجوم مغول (وسط قرن  
 ۱۳ م) بدرود زندگانی گفته اند<sup>۲</sup> از جمله شعرای متأخر فقط حافظ بود که  
 در چشم هموطنانش مقام ارجمند خود را بدون ذره نقصان حفظ نمود. و حتی  
 مشکوک است که تا چه پایه سر مشق شعراء واقع شده است و اینکه شعرا کمتر از او  
 تقلید کرده اند بیشتر بواسطه تقلید ناپذیری خود اوست و نباید تصور کرد که  
 مثل جامی و عرفی و ضائب که شهرت و مقام پیشوائی ادبی خود را گم کرده  
 و دیگر بدست نیاوردند سبک حافظ نیز در این زمان متروک و بیمقدار گردید بلکه  
 کسی را قوه جولان در عرصه پرواز او نبوده است پس از این بعد در میان سبکهای  
 هندی و ترکستانی از طرفی و ذوق شعرای ایران از طرف دیگر اختلاف و تباین  
 شدت گرفت و حکام انگلیسی در هندوستان<sup>۳</sup> زبان اردو را جانشین فارسی  
 قرار داده آن را لسان ادبی و لفظ قلم ساختند (۶ - ۱۸۳۵) و باین ترتیب هند  
 از نفوذ فکری و تأثیر ادبی ایران جدید جدا و محروم ماند.

(۱) پنجمین صفحه بی‌نمره مقدمه مجمع الفصحاء. (۲) غیر از سعدی و ملای رومی (مترجم).  
 (۳) در همین اوقات از بذل وجوه برای نشر کتب شرقی خود داری کردند و از این روی  
 لطمه بزرگی بر شرقشناسی وارد ساختند.

با وجود تذکرهاى سابق الذکر و آنچه بعد ها در شرح احوال شعرا جمع آورده اند خيلى سهل خواهد بود ~~که~~ ما شمه از حال یکصد یا دوست نفر از شعراى دوره قاجاریه را در اینجا درج نمائیم اما برای مقصودی که داریم ذکر احوال ده دوازده نفر از شعراى مزبور که بیروان سبک قدیم بوده اند کافی خواهد بود هر چند لازم است این شعرا را بترتیب تاریخ نام بریم لیکن واجب نیست که بمناسبت پادشاهانى که ممدوحشان بوده اند یاد در عهدشان میزیسته اند آنها را بطبقانى تقسیم نمائیم در بهار سال ۱۸۸۸<sup>۱</sup> از حسن اتفاق چند نفر از اعضاء

**وصال و خانواده اش** خانواده بزرگ وصال (میرزا شفیق معروف بمیرزا کوچک)

از جمله فرهنگ و برادرش یزدانى را در شیراز ملاقات نمودم . همراه یزدانى پسرش و فرزند برادر مرحومش متخلص بهمت نیز بودند . وصال سه پسر بزرگتر از این ها داشته یکى وقار که رضا قلیخان<sup>۲</sup> در ۱۲۷۴ / ۸ - ۱۸۵۷ او را در سن ۴۲ سالگى در طهران ملاقات کرده است . و دیگر میرزا محمود طبیب متخلص بحکیم که در سنه ۱۲۶۸ / ۱۸۵۱ بدرو زندگانی گفتم سوم داورى که نمونه از آثارش را در جلد دوم تاریخ ادبى خود صفحه ۴۱ - ۴۲ ترجمه و درج نموده ام لیکن تاریخ وفاتش معلوم نیست . چون على الظاهر اشعارش طبع و نشو نشده من متن فارسى ترجمه سابق الذکر را در اینجا عیناً درج مینمایم . این اشعار استخراج از رساله خطى کوچکى است حاوى منتخب گفتار او که دوست مرحوم من نواب میرزا حسنعلى خان<sup>۳</sup> فریفته آثار و حامى شاعر مزبور بود در زمستان ۸ - ۱۸۸۷ در طهران بمن داد .

ای بچه عرب صبحك الله بخیرا صبح است صبو حى بده آن ساغرمى را  
ز آن مى که بقطب اربدهى جرعه ویرا برپات بساید سواکایل جدى را

گردند بناتش بفا چون تو بنى را

چون چرخ زنى گردخم باده جدى وار

گر نیست ترا باده یکى شیشه بمرکش برخیز و عبا را عربى وار بسرکش

همچون عربان دامن خود تا بکمرکش یکدست عباشیشه بدان دست دگرکش

بادامن ترمنت از آن دامن ترکش

وز خانه برو تا بدرخانه خمار<sup>۳</sup>

(۱) رجوع شود بکتاب من « یکسال در میان ایرانیان » صفحه ۸-۲۶۷ و صفحه ۱۱۹ (۲) مجمع الفصحاء

جلد دوم صفحه ۵۴۸ (۳) تمام مسقط مشتمل بر هشت بند است که فقط دو بندش اینجا ذکر گردید.

صله مختصر تذکر دوست مهربانم نواب واقعه غریبی را به خاطر می‌آورد که در اوایل سال ۱۸۸۸ هنگامیکه من در طهران مهمان او بودم اتفاق افتاد . و از این پیش آمد میتوان فهمید که شغل شاعری در ایران امروز نسبت بقرون سابقه که غالباً دهان شاعر را به پاداش شعری که در ممدوح مؤثر و در خاطر او جای گیر میشد از طلا می انباشتند چقدر بیفایده و نمر است شاعری حقیر که اسم او را فراموش کرده ام و شاید اصلاً نمیدانسته ام روزی بخانه نواب آمد و پس از استجازه قصیده که در مدح او سروده بود قرائت کرد . بعد از اتمام یکتومان ( در آن زمان ۶ شیلینگ تقریباً ) باو دادند و شاعر با سیمائی ناراضی از خانه بیرون رفت . و بلا فاصله یکی از رفقای نواب او را ملامت کرد نه از قلمت صله بلکه از این روی که میگفت اخلاق شاعر را فاسد کرده و او را معتقد ساخته اید که از طریق شاعری میتوان با شرفانه امر از معاش کرد بلا شك این یکی از عللی است که سبک قدیم شاعری خاصه قصیده سرائی را متروک ساخته است .

علت دیگر مقامی است که بعد از انقلاب ( ۶ - ۱۹۰۵ ) مطبوعات در جامعه احراز کرده اند . زیرا که شاعر روز بروز بیشتر خود را وقف ملامت کرده و برای مصالح او

علت دیگر انحطاط  
قصیده سرائی

چیز مینویسد و از توجه بممدوحین خاص اعراض مینماید . بهترین نمونه این انتقال را میرزا جهانگیرخان شاعر ناکام شیرازی صاحب جریده هفتگی صوراسرافیل که میوه لذیذ و جالب توجه انقلاب بود باید شمرد . شرح زندگانی و وفات او و کارهای ادبی او را که مربوط به نهضت ملی است در کتب سابق خود موسوم به انقلاب ایران و مطبوعات و شاعری ایران جدید نگاشته ام تا این اواخر او را من یک شاعر و نویسنده انقلابی می شناختم تا اینکه رفیق محترم و شاگرد سابق من مستر اسمارت که یکی از مهربانترین نمایندگان سیاسی است که تا حال از این مملکت بایران فرستاده شده ۲۹۲ صفحه بی عنوان و بی ابتدا و بی اسم از یک نسخه خطی فارسی بمن فرستاد این قطعه کتاب حاوی احوال ۳۸ شاعر بیشتر از اهل شیراز بود شعرای مزبور بعضی در آن سال ( ۱۹۱۰ ) هنوز زنده بودند و برخی در ظرف ۴۰ سالی که تا آن زمان میگذشت بدرود جهان گفته بودند . از جمله ذکری هم از میرزا



جهانگیرخان [ص ۷۴-۷۷] در برداشت و نمونه از اشعار قبل از دوره انقلاب او را حاوی بود. یکی از اشعار او قطعه است خطاب بر فضای شیرازی که از طهران فرستاده و کاملاً بسبک قدیم است و اثری از اختصاصات جدید در آن دیده میشود. دو نفر شاعر انتقالی دیگر نیز در این مجموعه مفید و فوق العاده نام برده شده اند یکی ابوالحسن میرزا ملقب بشیخ الرئیس که در ۱۲۶۴/۱۸۴۸ متولد شده و بمقالات فلسفی و بلتیککی شهرت گرفته و از مباحثین جدی عالم اسلام محسوب میگشت این شخص حیرت تخلص میکرده و اشعارش بیشتر محلی و موقعی و بسبک قدیم است.

دیگر جریده نگار عالیقدر ادیب الممالک<sup>۱</sup> متخلص بامیری فراهانی (متولد در سال ۱۲۷۷/۱-۱۸۶۰) که سه واسطه بقاءم مقام منتسب میگشت (صفحه ۳۹-۵۰ نسخه خطی من). از اینقرار شعرای

### شعرای انتقالی عهد انقلاب

جدید عهد انقلاب باستانهای جوانانی که بعد از آن واقعه حادثه زای ظهور کرده اند اغلب از متابعین دبستان قدیم ادبیات بوده اند ولی باندازه ای شور و نرمی در طبع آنها وجود داشته که گفتار خود را با اوضاع جدید وفق میداده اند.

اما خود ایام انتقال با ازمنه سابقه کاملاً متفاوت و حدودش نمایان

است و این حادثه تاریخی نیز مثل نظایر خود خط فاصل میان قدیم و جدید بشمار میرود و خط مزبور در سنوات ۶۰۷-۱۹۰۶

### برای سبکهای قدیم بیم فراموشی و ترک شدن نمیرود

رسم شده است طبعاً هنوز هم مقدار کثیری شعر بسبک

قدیم سروده میشود بمناسبت سال شصتم تولد من (۷ فبراری ۱۹۲۲) مجموعه حاوی اشعار ۱۶ نفر از شعرای معتبر زمان بانتخاب من ارسال گردید. بعلاوه عمادالکتاب نیز که بن و نو توسلینی ایران جدیدش باید بخواند<sup>۲</sup> قصیده جداگانه برای من فرستاد هیچ دلیلی نداریم که بر خاموشی و فراموشی سبکهای قدیم بیمناک باشیم شاید قصاید مدحیه (در مقابل قصاید عرفانی و اخلاقی) بعللی که ذکر شد رو بتقلیل و

(۱) رجوع شود بصفحه ۳۷ و ۳۹ کتاب من «مطبوعات و شاعری جدید ایران» (۲) بن و نو توسلینی

Benvenuto Sellini حكاك و خطاط و مجسمه ساز و زرگر معروف ایتالیا است و کارهایش

بهترین نمونه و سرآمد زرگری آن مملکت در قرن شانزدهم محسوب میشود. از ۱۵۰۰ تا

۱۵۷۱ میلادی حیات داشته. (مترجم)

نقصان گذارد اما مثنوی و غزل و رباعی تا زمانی که عرفان و عشق و امثال در مردم ایران مؤثر است باقی خواهد ماند .

بعد از تمهید این مقدمات کلیه راجع بشاعری آخرین دوره ادبیات تذکره شعرای جدید ایران باید بذكر بعضی از نمایندگان معتبر آن پرداخت . اطلاعات من نسبت بگویندگانی که تقریباً قبل از سال ۱۸۷۰ میزیسته اند بیشتر از سه کتاب ذیل تألیف رضاقلیخان متخلص بهر ایت که نویسنده فعال و خستگی ناپذیری بود مأخوذ است :  
مجمع الفصحاء که تذکره عمومی و بزرگی است  
مجمع الفصحاء و ریاض العارفين از کاتبه شعرای ایران . و ریاض العارفين که تألیفی مختصر تر و مخصوص شعرای عارف است و ملحقات

روضه الصفای میرخوند که دنباله آن تاریخ مشهور را تا سال ۱۸۵۷ ادامه میدهد این تاریخ هنگامی که مؤلف آن در ۶/۱۲۷۲ - ۱۸۵۵ از سفارت خوارزم بازمی گشت قریب باتمام بوده شرح این مسافرت رضاقلیخان در کتاب سفارتنامه که متن فارسی آنرا مسترچ . شفر با ترجمه فرانسه در ۹-۱۸۷۶ طبع و منتشر نموده مندرج است . در آخر جلد نهم (جلد دوم ملحقات) که با آخر سلطنت فتحعلی شاه منتهی میشود چندین صفحه مخصوص از احوال اعیان دولت و شعرا و علماء و سایر مردمان بزرگ آن دوره دیده میشود که حاوی نکاتی است راجع بزندانگانی آنها که در مجمع و ریاض بنظر نمیرسد اما صفحات مزبور چون نمره ندارد متأسفانه نمی توان خوانندگان را صحیحاً بآن مراجعه داد .

مطالب آتی بیشتر از مندرجات سه کتاب مذکور استخراج  
تذکره دلگشا  
گردیده اما نسخه خطی نایابی موسوم به تذکره دلگشا تألیف میرزا علی اکبر شیرازی متخلص به بسمل نیز در دست داشته ام این نسخه ظاهرأ خط مؤلف است و در ۲/۱۲۳۷ - ۱۸۲۱ تألیف شده و حالات شعرای معاصر را شرح میدهد . این نسخه خطی زیبا که بخط نسخ جلی و درشت با سراوح و عنوان های معین تحریر یافته سابقاً بمرحوم سر آلبرت هوتن شیندلر تعلق داشته و اکنون در کتاب خانه من است . رضاقلیخان از این تذکره و مؤلف آن هم

(۱) شرح مختصر این تألیفات و سایر مصنفات مطبوعه مؤلف مزبور در فهرست مهم مستر ا. ا. ادواردس که موسوم است به «فهرست کتب مطبوع فارسی موجوده در موزه بریتانیا (لندن ۱۹۲۲)» ستون ۲-۶۳۱ ملاحظه خواهد شد :

در مجمع الفصحاء ( جلد دوم ۳ - ۸۲ ) و هم در ریاض العارفین ( صفحه ۴ - ۲۴۳ ) نام میرد و مینویسد « در آن هنگام که بتحریر تذکره مشغول بود مؤلف حقیر در مبادی سن شباب و ساکن شیراز بود و گاهی بخدمتش میرسید »

### ۱- سیاح متوفی در سال ۱۲۲۲/۸-۱۸۰۷

سید محمد اصفهانی متخلص بسحاب پسر سید احمد هاتفاست که در پایان فصل گذشته او را تنها شاعر مهم قرن ۱۸ معرفی کردیم. رضاقلیخان در مجمع الفصحاء (جلد دوم ص ۱۱-۲۰۷) می نویسد سحاب « در حضرت . . . خاقان کمال اعتبار و احترام داشته » و علاوه بر قصاید بسیار تذکره (ظاهرأ از شعراء) و رسوم و شجاعت سحاب بنام فتحعلی شاه تألیف کرد. دیوانش فقط قریب پنجاهزار بیت بوده است تذکره او را تا کنون من ندیده ام این ابیات او که در دم غرور و اغراق شاعران سروده بیفایده نیست.

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست     | وان را که حسن حال نباشد کمال چیست   |
| شعرست هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر     | در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست |
| یک تن نرسد از پی ترتیب چند لفظ      | ای ابهاف بیهنرا این قیل و قال چیست  |
| از بهر مصرعی دو که مضمون دیگر است   | چندین خیال جاه و تمنای مال چیست     |
| شعر اصلش از خیال بود حسنش از محال   | تا از خیال این همه فکر محال چیست    |
| از چند لفظ یاوه نزد لاف برتری       | هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست  |
| صد نوع از این کمال بر اهل رای و هوش | با حسن ذات عامی نیکو خصال چیست      |
| گیرم که نظم بحر درو کان گوهرست      | با اثر کلک داور دریا نوال چیست      |

### ۲- مجمر متوفی در سال ۱۲۲۵/۱۱-۱۸۱۰

احوال سید حسین طباطبائی اردستانی را که لقب مجتهد الشعرائی داشته رضاقلیخان در سه کتاب سابق الذکر خود درج نموده است. ورود او بدربار پادشاه بوسیله همشهری او میرزا عبدالوهاب نشاط شاعر بود که ۱۸ یا ۱۹ سال بعد از رفیق خود بدرود زندگانی گفته است. ظاهرأ مجمر در ایام شباب وفات یافته زیرا که رضاقلیخان پس از تمجید و سنایش اشعار او که مجموعه قلیلی از آن در دست است گوید: « اگر دیر زیسته بود همانا ترقی کلی می نمود » اما در هر حال او نیز یکی از پنج شاعری است از شعرای این دوره که رفیق کامل و دوست دیرین من حاج میرزا

یحیی دولت آبادی در طبقه اول قرار داده ۱

اشعاره مجمر نایاب است ۲ اما در موزه بریتانیا نسخه از کلیاتش دیده میشود از اشعاری که رضاقلی خان منتخب کرده چیزی که قابل نقل باشد نمی بینم اما دولنگز ذیل را راجع بیاد و قلم که از تذکره دلگشا نقل میشود میتوان نمونه قرار داد ،

لغز باد

|   |  |
|---|--|
| چيست آن بيك مبارك مقدم فرخ جناب         | روز و شب اندر تحريك سال و مه اندر شتاب |
| نافه اش در دامن و اندر گويانش عبير      | عنبرش در جيب و اندر آستينش مشك ناب     |
| رهروی بی باوسردیوانه بی عقل و هوش       | ماشقی بی خان و مان آواره بیخورد و خواب |
| کس نمیداند که از عشق که باشد بیقرار     | کس نمی یابد که از هجر که دارد اضطراب   |
| آب از او چون دل عشاق از زلف بنان        | گاه باشد در سلاسل گه بود در پیچ و تاب  |
| مرده گه از او زمین و زنده گه از او جهان | چون قوی از پیری و همچون طبیعت از شباب  |

لغز قلم

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| گلبن باغ نفس ناطقه را      | من یکی ابر گوهر افشانم |
| هم شکر ریز و هم عبیر افشان | لب دلدار و زلف جانانم  |
| در در افشانی و گهر ریزی    | طبع دستور و دست ساطنام |

۳- صبا ( متوفی بسال ۱۲۳۸/۳-۱۸۲۲ )

فتحعلی خان کاشانی متخلص بصبا ملك الشعرای فتحعلی شاه بود. رضاقلی خان که احوال او را در هر سه کتاب سابق الذکر درج کرده گوید تقریباً از هفتصد سال باین طرف هیچ شاعری نظیر او در ایران بوجود نیامده و بعضی از صرافان سخن شهنشاه نامه او را بر شاهنامه فردوسی تفضیل و ترجیح میدهند ۳ تالیفات دیگر او خداوند نامه - عبرت نامه - گلشن صبا است دیوانش نیز حاوی ده الی پانزده هزار بیت بوده است زمانی حکومت قم و کاشان داشته اما در اواخر حال همت به خدمت سلطان انحصار داد در جوانی شاگردی همشهری خود صباحی شاعر میکرد. صباحی از معاصرین هاتق و آذر بوده و بنا بر مندرجات مجمع الفصحاء در ۲/۱۲۰۶-

(۱) چهار نفر دیگر از طبقه اول فروغی و صبا (نه صفا) نشاط و قالی بودند و وصال و رضا قلیخان هدایت از طبقه دوم و وقار و سروش در طبقه سوم (۲) دیوانش چاپ شده است (مترجم) (۳)

ریاض العارفین صده ۲۶ شاهنشاه نامه در بیثنی چاپ سنگی شده است ۱۸۹۰

۱۷۹۱ بدرود زندگانی گفته است بعد از فتحعلی خان پسرش میرزا حسینخان متخلص بهندلیب بجای پدر لقب ملك الشعرائی یافت . اشعار صبا چون بیشتر مدحی است کمتر مازا پسند می افتد اما خیلی خوش آهنگ و عذب البیان است .

#### ۴- نشاط متوفی بسال ۱۲۴۴/۹-۱۸۲۸

چون از میرزا محمدقلی افشار متخلص بالفت ( متوفی ۱۲۴۰/۵-۱۸۲۴ ) و آقا علی افشار متخلص با آگاه ( متوفی ۱۲۴۴/۹-۱۸۲۸ ) که برادر کوچک بسمل شاعر بوده است و رضاقلی خان هدایت هر دو را شیخاً می شناخته ، بگذریم به میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی میرسیم نشاط هماتقدر در خط و نرسل معروف است که در شاعری شهرتی دارد در زبان عربی و فارسی و ترکی نیز نهایت تسلط داشته است بعد از آنکه تقریباً دارائی خود را به ادداد و از بس شعر او در اویش و ادبها را نواخت و پذیرائی نمود بکلی نهدی دست گردید ، منظور نظر فتحعلیشاه و ملقب بمعتمدالدوله شد . در غزلسرائی قدرتی بکمال داشته معروفترین تألیفاتش گنجینه است ماده تاریخ ذیل سال وفات او را معین می کند : «از قلب جهان نشاط رفته» .

#### ۵- میرزا ابوالقاسم قائم مقام مقتول در ۱۲۵۱/۱۸۳۵

دو نفر از مردمان بزرگ که پدر و پسر بوده اند همین لقب داشته اند . نخستین میرزا عیسی قراهانی معروف به میرزا بزرگ که پیشکار و وزیر عباس میرزا بود و در سال ۱۲۴۷/۲-۱۸۳۱ وفات یافت . دوم پسرش میرزا ابوالقاسم که پس از مردن فتحعلیشاه معضوب شد و محمد شاه او را در ۲۶ جون ۱۸۳۵ بقتل رسانید از نقطه نظر ادبی قائم مقام درم بیشتر اهمیت دارد . و هر چند اشعاری به تخلص تنائی ساخته شهرتش بیشتر در اثر است هموطنانش مراسلات متعدده منتشره او را سر مشق حسن عبارت میشمارند مجموعه از آثار نظمی و شری او در دست دارم که بامر فرهاد میرزا در ۱۲۸۱/۵-۱۸۶۴ گرد آمده و در تبریز بسال ۱۲۸۲/۶-۱۸۶۵ چاپ سنگی شده است این مجموعه بیشترش کاغذ هائی است خطاب باشخاص مهم و غیر مهم معاصر و بندرت تاریخ دارند .<sup>۲</sup> بسیاری از آنها اسناد سیاسی است که کمابیش دارای اهمیت

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران ر . ج واتسن صفحه ۲-۲۷۱ و صفحه ۸-۲۸۷ شرحی که او از اخلاق و صفات ابن وزیر نگاشته با بیانات رضاقلی خان خیلی تفاوت دارد . (۲) قدیمترین تاریخچه که من یادداشت کرده ام شوال ۱۲۳۸ ( جون و جولای ۱۸۲۳ ) است .

تاریخی اند مثلاً نامهٔ مداحانه که بمناسبت قتل گریبایدوف و همراهانش در طهران ( ۱۱ فبراری ۱۸۲۹ )<sup>۱</sup> به تزار روس نوشته و عین آن را در اینجا نقل میکنیم نمونهٔ بهترین اثر قائم مقام است .

نامهٔ شاهنشاهی بامپراطور اعظم در باب گذشتن خون ایلیچی بانطور که  
خواهش کرده بودند

اول دفتر بنام اینرد دانا صانع و پروردگار وحی و توانا

وجودی بی مثل و مانند میرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده بحکمت بالغه خود بد کاران رازجر و عذاب کند و نیکو کاران را اجر و ثواب بخشد و درود نامعدود بر روان پیغمبران راست کار و پیشوایان فرخنده کردار باد و بعد بر رأی حقایق نمای پادشاه ذی جلال انصاف کیش عدالت اندیش تاجدار بازب و فر شهر یار بحر و بر برادر و الا گهر خجسته اختر امپراطور ممالک روسیه و مضافات که دواتش با جاه و خطر است و رایتش با فتح و ظفر مخفی و مسطور نمائاد که ایلیچی آن دولت را در پایتخت این دولت باقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر آسیمی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمهٔ کارگذاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذر خواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را پهای تخت دولت بهیه روسیه فرستاد ، حقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای این دولت را در تلونامهٔ صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر بکمال یگانگی و اتفاق ( که ) مابین این دو حضرت آسمان رفعت هست انتقام ایلیچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که را از اهالی و ساکنان دارالخلافه که گمان میرفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلیتی تواند داشت باندازهٔ استحقاق مورد سیاست و حد و اخراج بلند نمودیم حتی داروغهٔ شهر و کدخدای محله را نیز بهمین جرم که چرا دیر خبر دار شده و قبل از وقوع این حادثه ضابطهٔ شهر و محله را محکم نداشته اند عقول و تنبیه و ترجمان کردیم ، بالاتر از اینها همه پاداش

(۱) شرح این حادثه در تاریخ ایران ر . ج و اتسن سابق الذکر مندرج است صفحه ۲۴۷ — ۲۵۷

(۲) چون خطاب بیک نفر عیسوی است ستایش محمد «ص» مبدل بستایش عموم پیغمبران شده است

(۳) رجوع کنید بتاریخ ر . ج و اتسن صفحه ۶ — ۲۵۴ خسرو میرزا پسر عباس میرزا و نوه فتحعلیشاه

و سزائی بود بعالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتفا و اقتدائی که زمره خواص و عوام باو داشتند بواسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دائره او کرده بودند گذشت و اغماض را نظر بانحداد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق او مقبول نیفتاد، پس چون اعلام این گذارش به آن برادر نیکو سیر لازم بود بتحریر این نامه دوستی علامه پرداخته اعلام تفصیل اوضاع را بفرزند مؤید موفق نایب السلطنه عباس میرزا محول داشتیم امید از درگاه پروردگار داریم که دمبدم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی حضرتین پیوسته بآمد و شد رسد و رسائل متأكد و متضاعف گردد. والعاقبة بالعافیه. تحریر فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵.

این مکتوب اگرچه رسماً از طرف فتحعلیشاد فرستاده شد ولی فی الحقیقه از قائم مقام بود. البته نوشتن مراسله باین ادب و ملایمت و فروتنی بروسها برای او خیلی ناگوار و تلخ بوده زیرا در ضمن اشعاریکه بیاد غلبه عباس میرزا و لشکر ایران بر عثمانیان و روسها ساخته گوید: ۱

روم شوم و روس منحوس از دو جانب  
قصدهشان تسخیر آذر بایچات شد  
و بعد از انجام مصالحه بروس (معملاً در ۱۲۴۳/۱۸۲۸) در یکی از مراسلاتی که به میرزا بزرگ نوری فرستاده اظهار تأسف میکند که دیگر جرئت ندارد از روس منحوس سخن به میان آورد: «تالان سیم که در مقدمه روس میترسم بگویم منحوس».

یکی از وزرای دیگر ایران که بعد از قائم مقام و بزرگتر و باتقوی تر از او بوده ولی بهمان درجه بدبخت و بد عاقبت شد  
میرزا تقیخان امیر کبیر ۲ است که پیش از پیش در تسهیل

میرزا تقی خان  
امیر کبیر

مکاتبات رسمی کوشش نمود اما ترسل قائم مقام هر چند ممکن است اشخاصی را که با سبک تحریر مسجع و مغلق قرن سابق آشنا نیستند چندان متوجه سازد اما نشانه پیشرفت عظیمی است در ادبیات زیرا که شر را از عبارت پردازی و مسجع باقی تنفر انگیزی که سالیان دراز فصاحت و اعجاز محض شمرده میشد خلاصی بخشیده و دور کرده است و ظاهر آبهمین جبهه است که انشاء قائم مقام در ذوق و فکر ایرانیان بزرگ

(۱) مجمع الفصحاء جلد دوم صفحه ۸۸ (۲) برای آگاهی کمال از محاسن اخلاق او رجوع کنید. بتاریخ ایران ز . ج وائسن صفحه ۶ — ۴۰۴

معاصر مقامی باین ارجمنندی احراز کرده است. اگر مجموعه از این مراسلات با نوت و انتقاد کامل چاپ میشد برای طلاب ادبیات فارسی اهمیت ادبی و تاریخی فوق العاده میداشت و البته محاسن آن پیش از پیش ظاهر میگرددید خاصه برای طلابی که دایره تحقیقاتشان بازمنه خیلی قدیم تاریخ ادبی ایران محدود و محصور نیست.

### ۶- وصال (متوفی بسال ۱۲۶۲/۱۸۴۶) و فرزندانش

سابقاً نامی از وصال برده و بیان کردم که بعضی از اولاد و نوه های او را خوشبختانه در بهار سنه ۱۸۸۸ در شیراز ملاقات نموده ام. و ما هموطنانش او را یکی از بزرگترین شعرای جدید می دانند رضاقلی خان درسه کتاب سابق الذکر و بسمل شاعر در تذکره دلگشا شرح مفصلی از احوال او مینگارند و شخصاً با وی آمیزش داشته اند مخصوصاً بسمل که دوست صمیمی او بوده است.

اصلش از شیراز و اسمش میرزا (محمد) شفیع بود ولی معمولاً او را میرزا کوچک میخواندند بسمل در باره او مبالغه بسیار کرده و مهارت او را در خطره و سیقی و شعر فوق العاده می ستاید. خاصه در شعر که ویرا عدیم المثال می نویسد و اخلاق و وفای او را بی اندازه تعریف می کند. اما گوید « اندکی زود رنج » است رضاقلیخان هم در روضه الصفا باین حالت او اشاره کرده و گوید وقتیکه شاه او را « باسراف کمالات نسبت داد » خیلی رنجیده خاطر گشت. از قرار مذکور ۱۲ هزار بیت شعر از غزل و قصیده و مثنوی ساخته است « فرهاد و شیرین و وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته » از آثار او یکی مثنوی بزم وصال است دیگر ترجمه اطواق الذهب زمخشری. بسمل که مدعی است تمام اشعار او را خوانده فقط معدودی از ابیات او را نقل می کند و مجموع اشعاری که از او نقل نموده از ۲۱۳ بیت تجاوز نمی کند. از منتخبات مزبور شعر ذیل نمونه خوبی از ذوق اوست و مثال نیکوئی است از صنعتی که عامای بدیع فارسی « المدح بمایشبه الذم » می خوانند زیرا که مطلع قصیده این است.

هر کس شهاز بحر و بر و چرخ و اختر است اقرار می کنند که خسرو ستمگر است و محض این ساخته شده که در باربان و مستمعین را مضطرب و تشنه کند اما در ابیات بعد توضیح میدهد که ناله بحر از این سبب است که شاه از جود خود او را در تشویر و تشویش افکنده و فریاد کوه از آن راه است که دفاین و معادن



تاریخ ما در این احوال است  
رضی قاضی کاروانان

عاقبت خواستی و از اضعیفان  
دریغ باید و دلهای عزیزان

تک غم و کبروت دم در غم  
کز همراه بودیش از غم

مرعی کز غمی داغ  
چاره چون غمی

مالی این غم که چه تو ایام  
ای برادر کمن از شمعان

غرف در غمی غم  
خند پیوده ز غم دست

کس ازین با غم بیشتر روزی  
کلی غم به جور و اجتناب

زین با غم کس که محبت  
که مرا جو صلیبیت

تا بگویش آن دل چکانه کنی زام وصال  
با آن روزی با بیت بزدی صحت چکانه و خوش

تذکره



خط وصال شیرازی